**مدت: 40**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

هفت دليل براي تبعيت مدلول التزامي نسبت به مدلول مطابقي بيان شد که اين هفت دليل را در جواب فرمايش مرحوم نائيني که ايشان مي‌فرمود تبعيت نمي‌کند و ممکن است مدلول مطابقي حجت نباشد ولي مدلول التزامي حجت باشد بيان کرديم. حالا برمي‌گرديم به اين هفت دليل و ببينيم که آيا اين‌ها تمام هستند يا تمام نيستند. فرمايش اول و دليل اول فرمايش آقاي آخوند در حاشيه رسائل بود که عبارت ايشان اين هست:

أنّه ليس للفظ دلالةٌ عليه.

لفظ دلالت ندارد بر آن معناي التزامي بالاستقلال

ليس للفظ دلالةٌ عليه بالاستقلال بل بتبع دلالته علي مدلوله المطابقي.

دلالتش بر مدلول التزامي به تبع دلالتش بر مدلول مطابقي است.

کما حقق في محله.

هم در منطق و هم در اصول اين مسأله تبيين شده که اين دلالت تبعي است اولاً و بالذات بر مدلول مطابقي دلالت مي‌کند و به تبع آن بر مدلول التزامي که خارج لازمش هست. بنابراين:

فکيف يبقي حجيته يا فکيف يبقي حجةً بالنسبه اليه بعد ما لم‌يکن حجةً بالنسبة الي ما کان دلالته بتبعه.

چه جور باقي مي‌ماند حجيت اين لفظ نسبت به مدلول التزامي بعد از اين که نسبت به آن مدلول مطابقي حجت نبود. آن در ظل اين بود، در پناه اين بود. نسبت به اين اصل حجت نيست نسبت به فرع حجت است. اين عبارت مرحوم آقاي آخوند. اين عبارت دو جور مي‌شود معنا کرد. يکي همان جوري است که قبلاً گفتيم بيشتر و يک معناي ديگري که لعل اظهر باشد از عبارت اين است که ايشان خلافاً لبعضي از ادله که مي‌گفت مدلول التزامي مدلول خود لفظ نيست. مدلول المدلول است و آن دال اول خودش دلالت ندارد. اين جا خلافاً لآن، نه ايشان قبول مي‌کند که همان دال اول آن لفظ خودش هم دلالت دارد بر مدلول مطابقي هم بر مدلول التزامي. منتها دلالتش بر مدلول التزامي دلالت تبعي است. پس بنابراين، اين را ايشان مي‌پذيرد. که دلالت هست، دلالت تبعي است. منتها مي‌فرمايد که... به نحو يک سؤال مي‌فرمايد که ـ سؤال انکاري ـ که چه جور مي‌شود حجيت دلالت اين لفظ بر مدلول مطابقي منتفي باشد ولي حجيتش بر آن مدلول التزامي که به تبع اين بود باقي باشد. بنابراين اگر آن از بين رفت اين هم از بين مي‌رود. اين فرمايش... اين ظاهر عبارت که اظهر است که اين جور معنا کنيم.

اگر اين باشد فرمايش ايشان خب اين بيان ناتمام است. چرا؟ براي خاطر اين که .... و جواب آقاي نائيني را با اين کلام نمي‌شود داد. چون آقاي نائيني مي‌فرمايد که شما که دلالت را قبول داريد و انکار نمي‌کنيد دلالت اين لفظ را بر معناي مطابقي. حجيتش محل اشکال است. يعني ظهور است، دلالت هست حجت نيست، در اثر معارضه‌اي يا در اثر هرچه شارع اين دلالت موجود را، اين ظهور موجود را حجت نکرده. سالبه به انتفاء موضوع نيست که دلالت نباشد. ظهور نباشد. اين سالبه به انتفاء محمول است يعني ظهور موجود، دلالت موجود حجت نيست. خب بنابراين چون دلالت مطابقي وجود دارد ولو حجت نيست قهراً دلالت التزامي هم وجود دارد. چون آن دلالت تبع اين دلالت است نه تبع حجيتش. آن دلالت تبع اين دلالت است. اين دلالت مطابقي که وجود دارد فوقش اين است که حجت نيست. خب دلالت التزاميه پس وجود دارد. خب لقائلٍ أن يقول که ادله حجيت اطلاقش چه اشکالي دارد شارع بگويد من مدلول مطابقي را حجت نمي‌دانم. تعبد به آن نمي‌کنم اما اين دلالت دومي که وجود دارد. من به آن تعبد مي‌کنم آن حجيتش را قبول دارم. حجيت‌ها که به هم متصل نيستند لازم و ملزوم نيستند، تبع نيستند. دلالت‌ها تبع هستند. نه حجيت‌ها تبع باشد. مثل اين که وجود فرزند تبع وجود والدش است. شارع ممکن است قول والد را حجت نکند قول فرزند را حجت بکند. با اين که بگويي آقا قول والد حجت نيست اين که تبع آن است. اگر آن نبود اين موجود نبود. خب مي‌‌‌گوييم بله در وجود تبع است. و چون آن موجود است آن متبوع اين تابع هم موجود است الان. شارع حالا مي‌فرمايد آن دلالت ولو آن دلالت والد اين دلالت است و موجب اين دلالت ثاني است ولي من آن دلالت اول را قبول ندارم. حجت نمي‌کنم. چرا؟ چون معارض دارد ولي اين دلالت دومي را حجت مي‌کنم. پس بايد ما در مقام اثبات صحبت کنيم که دليل حجيتي داريم يا نداريم. فکيف؟ يعني چه جور مي‌شود. اگر چه جور مي‌شودِ ثبوتي است يعني چه جور مي‌شود آن حجت نباشد اين حجت باشد در عالم ثبوت کأنّ تعقل ندارد. اين اشکال وارد نيست. اگر مي‌خواهيد بگوييد که بله در مقام اثبات دليل نداريم خب ديگه فکيف ندارد. بايد بگوييد خب اطلاقي نداريم. عمومي نداريم، حجت نداريم. همان بياني که ما مي‌گفتيم. مي‌گفتيم دليل سيره عقلاء است بر حجيت ظواهر و اين سيره عقلاء در اين موارد نيست. ادله شرعيه هم ناظر به همان سيره عقلاء است تتحدد به دائره همان سيره عقلاء. بايد اين جور بگوييم.

پس اگر ايشان اين ظاهر عبارت‌شان مقصود است که گفتيم اظهر است در عبارت اين جوابش اين است. و اگر آن جوري که در مرحله اول کلام ايشان را معنا کرديم آن جوري معنا کنيم که ايشان بخواهد اين جوري بفرمايد که اين مدلول التزامي تبع آن است. تصديق به اين و باور کردن اين مدلول التزامي که ما بخواهيم باور کنيم مدلول التزامي را نمي‌شود الا اين که آن را باور کنيم و آن را تصديق کنيم بدون تصديق آن نمي‌توانيم بگوييم اين موجو است. خب وقتي ما دليلي بر تصديق آن اولي نداريم.... علم وجداني که به اولي نداريم. علم تعبدي هم به اولي نداريم. چون فرض اين است که شارع آن را حجت نکرده. چگونه مي‌شود اين تبع را تصديق کنيم؟ عبارت ايشان را ولو يک خرده خلاف ظاهر ايشان است اما به اين جور تقريب بکنيم که قبلاً هم اين جوري تقريب کرديم. خب اگر اين تقريب باشد اين بازگشتش به بعضي تقاريب آتيه است که از مثلاً شهيد صدر گفتيم در دوره مباحث آن جوري فرموده است. خب آن جا ان شاء‌ الله بحث خواهيم کرد که اين تمام است يا تمام نيست. اين راجع به فرمايش آقاي آخوند رضوان الله عليه.

و اما دليل دوم ما عن المحقق الخويي رضوان الله عليه بود.

سؤال: ؟؟؟ اصل تفکيک ؟؟؟ حجيت درست بود.

جواب: بله بله درست بود.

سؤال: اين ظهور که گفته مي‌شود همان ظهور تصديقي است ديگه؟

جواب: نه دلالت لفظ است. دلالت.

سؤال: خب آن همان تصوريه مي‌شود اين جا.

جواب: بله دلالت اين لفظ ايشان فرموده دلالت هم به تبع است. يعني دلالت بر اين مي‌کند به تبع دلالت بر آن مي‌کند. بعد دو تا ظهور مي‌شود، دو تا دلالت مي‌شود. قهراً وقتي دو تا دلالت شد و دو تا ظهور شد بايد بقيه امور را در باب استفاده از کلمات که تطابق مراد استعمالي با مراد جدي هم هست ضميمه بکنيم تا بگوييم که خب حالا ظاهر کلامش اين است پس مراد جدي‌اش هم هست.

سؤال: ديگه پس منظور آخوند و امثال آخوند از ظهور و دلالت، دلالت تصديقيه باشد ...

جواب‌: آن هم همين جور است. چون يک دلالت تصديقيه چيه.

سؤال: چون منظور از دلالت تصديقيه اين است که اين را به گردن متکلم بشود گذاشت.

جواب: بله يعني شارع تعبد مي‌کند مي‌گويد بگذار. عقلاء تعبد مي‌کنند مي‌گويند بگذار ولو يقين نداري.

سؤال: وقتي مي‌گويد موجود است اين دلالت کأنّ مي‌خواهد بگويد که بله شارع....

جواب: نه نه. موجود معنايش اين نيست. نه آن علاوه بر موجود است.

سؤال: پس شما سند را به مدلول چيز مي‌دانيد. تفکيک مي‌کنيد. شايد آقايان وقتي که مي‌گويند مثلاً اين ظهور دارد اين کلام دلالت دارد مضمونش را مي‌گويند.

جواب: نه نه. آن دلالت نيست. ببينيد دلالت تصوريه موضوع براي حکم عقلا است به اين که اين مطابق مراد جدي‌اش هست و مراد جدي‌اش مطابق اين است نه اين که دلالت دارد. اين موضوع است براي آن حکم عقلاء به تطابق بين مراد استعمالي و مراد جدي. مي‌گويند بله پس مراد جدي‌اش همين است.

و اما بيان محقق خويي رضوان الله عليه. محقق خويي خلاصه فرمايش‌اش اين شد که ما در اين روايات متعارضه در اين موارد يک مدلول التزامي مشترک نداريم که شما بگوييد همين اين روايت، هم آن روايت که متعارضند دلالت بر اين مدلول التزامي مشترک مي‌کنند. پس ولو اين مطابقي‌اش حجت نيست، ولو آن مطابقي‌‌اش حجت نيست چون تعارض دارند اما آن مشترک مي‌شود حجت باشد. ايشان فرمود نه ما مدلول التزامي مشترک نداريم. بلکه همان جور که دو تا مدلول مطابقي متفاوت داريم دو تا مدلول التزامي متفاوت هم داريم. و وزان مدلول‌هاي التزامي‌ها وزان همان مدلول‌‌هاي مطابقي‌ها است. همان طور که مطابقي‌ها مي‌دانيم يکي‌اش دروغ است و نمي‌دانيم کدام است و اين باعث تساقط‌شان مي‌شود مدلول التزامي هم دو تا است مي‌دانيم يکي‌‌اش حتماً خلاف واقع است. و کدام است نمي‌دانيم و اين باعث تساقط‌شان مي‌شود. همان بياني که در مدلول مطابقي مي‌گفت تساقط همان بيان نسبت به التزامي هم مي‌گويد تساقط. مدلول مطابقي چرا مي‌گفتيم تساقط است؟ چون يکي‌اش خلاف واقع است، دروغ است، اشتباه در آن رخ داده. بنابراين دليل حجيت بخواهد هر دو را شامل بشود ممکن نيست چون يکي‌اش خلاف واقع است. بخواهد هذا را شامل بشود دون ذاک ترجيح بلامرجح است. آن را شامل بشود دون هذا بلامرجح است. يکي لا علي التعيين هم که وجود ندارد.... وجود خارجي ندارد پس ادله حجيت نمي‌تواند شاملش بشود اين باعث تساقطش مي‌شود. دو تا مدلول التزامي متفاوت از هم وقتي وجود داشته باشد مي‌گوييم يکي از اين‌ها خلاف واقع است. بخواهد ادله حجيت هر دو را شامل بشود ممکن نيست. چون خلاف واقع است. بخواهد اين مدلول التزامي را شامل بشود دون آن ترجيح بلامرجح است. بخواهد آن را شامل بشود دون هذا ترجيح بلامرجح است. واحد علي التعيين هم که نداريم پس ادله حجيت مدلول التزامي را نمي‌تواند شامل بشود.

بنابراين هر جا مدلول مطابقي‌ها تساقط کردند و حجت نشدند به همان بيان مدلول التزامي‌ها هم تساقط مي‌کنند و حجت نيستند. اين علتش چي بود؟ علتش اين بود که مدلول واحد مشترک پيدا نشد. اگر بله مدلول واحد مشترک داشتيم مي‌گفتيم خب همين دليل اين را مي‌گيرد ديگه لازم نيست که بگوييم يکي از اين‌ها نمي‌تواند بگيرد. اين حرف‌ها نمي‌آيد پيش.

خب اين حرف خيلي مهم بود. ايشان زيربناي حرفش اين بود که ما مدلول واحد مشترک نداريم. چرا؟ چون فرمود آن روايتي که دارد مي‌گويد اين واجب است مدلول التزامي‌اش اين نيست که ترخيص مطلق وجود ندارد. مدلول التزامي‌اش اين است که ترخيص همراه با وجوب نيست. به حيث که اگر وجوب نباشد اين گوينده نمي‌گويد ترخيص نيست. شايد ترخيص باشد. من ترخيص همراه با وجوب را دارم مي‌گويم نيست. پس يک حصه خاصه‌اي از ترخيص را مدلول التزامي کلامش هست. آن کسي که مي‌گويد واجب است مدلول کلام او نفي مطلق الترخيص نيست. بلکه ترخيص خاص را دارد نفي مي‌کند. ترخيص همراه با وجوب. آن روايتي هم که مي‌گويد حرام است آن هم نفي ترخيص مي‌کند اما نه باز مطلق الترخيص که شما بگوييد مشترک است. نه ترخيص همراه با حرمت را دارد نفي مي‌کند. پس او يک مدلول التزامي دارد مي‌گويد ترخيص همراه و مقارن با وجوب نيست. آن يک مدلول التزامي آخري دارد مي‌گويد ترخيص همراه با حرمت نيست. پس همان طور که مدلول مطابقي‌ها متعدد شد مدلول التزامي‌ها هم متعدد است. همان بياني که با آن بيان مي‌گفتيد مدلول‌هاي مطابقي تساقط در مدلول‌ التزامي هم به همان بيان بايد بگوييد تساقط. اين فرمايش آقاي خويي بود. آيا اين فرمايش درسته يا نه. شهيد صدر قدس سره اين فرمايش را محل مناقشه قرار داده. لبّ کلام شهيد صدر به بيان که من توضيح مي‌دهم اين است که: ما بايد به علت حدوث و تحقق دلالت التزامي توجه کنيم ببينيم آن چي اقتضاء مي‌کند. آن اقتضاء مي‌کند مدلول مشترک را يا مدلول مختص را. دل به خواهي که نيست. بايد ببينيم اين دلالت التزام از کجا نشأت مي‌گيرد. آن جايي که دلالت التزام از آن نشأت مي‌گيرد ببينيم آن چه چيزي را اقتضاء مي‌کند. دلالت التزام از کجا نشأت مي‌گيرد؟ از لزوم بين معناي مطابقي و آن خارج لازم. چون بين معناي مطابقي و آن امر خارج لازم لزوم هست، تلازم هست، عدم انفکاک هست. اين باعث مي‌شود که لفظ دال بر آن مدلول مطابقي دلالت بر آن مدلول التزامي هم بکند. اين لزوم باعث مي‌شود و اگر لزوم نباشد که دلالت التزام درست نمي‌شود. وقتي لزوم شد اين لزوم شد ما بايد ببينيم طرف لزوم چيه. بين مدلول مطابقي و آن طرفي که با مدلول مطابقي لزوم دارد و عدم انفکاک آن چيه. آن مطلق است يا مقيد است. وقتي محاسبه مي‌کنيم مي‌بينيم بين وجوب.... روايتي که دال بر وجوب است، آيا بين وجوب و مطلق ترخيص، وجوب و مرخص بودن، ذات مرخص بودن بدون هيچ پيرايه‌اي، بدون هيچ قيدي، آيا بين وجوب و مرخص بودن تضاد هست؟ فلذا وقتي اين است دلالت مي‌کند که آن نمي‌شود باشد به خاطر اين که تضاد بين‌شان هست. يا بين وجوب و يک حصه‌اي از مرخص بودن تضاد هست؟ کدام است؟ مي‌شود وجوب با مرخص بودن جمع بشود، مرخص بي‌قيد و شرط؟ يا نه نمي‌شود؟ آن چه که انسان درک مي‌کند، وجدانش حاکم بر آن است و برهان آن را اقتضاء مي‌کند اين است که بين وجوب و ترخيص، ذات الترخيص چيه؟ تضاد است. نمي‌شود تصور بکنيم وجوب باشد ذات الترخيص هم در همان شيء وجود داشته باشد. بنابراين چون بين خود وجوب و ذات الترخيص نه الترخيص المقارن مع الوجوب با اين قيدش. نه ذات الترخيص تضاد دارد با وجوب. چون ذات الترخيص با وجوب تضاد دارد پس بنابراين وقتي شيء دلالت بر يکي از اين دو تا کرد دلالت بر نفي ديگري مي‌کند. اگر يک چيزي گفت اين جا ترخيص وجود دارد مي‌فهميم وجوب پس نيست.

سؤال: پس ؟؟؟ ترخيص مقارن هم مضافي دارد يا نه؟

جواب: داشته باشد.

سؤال: حالا مخبر از کدام خبر مي‌دهد؟

جواب: هر دو. چون با هر دو دلالت التزام دارد. اين براي ما مهم نيست. ده تا دلالت التزام داشته باشد.

سؤال: از کدام بايد ؟؟؟ از حسي مقارني خبر مي‌دهد يا ...

جواب: با هر کدام لزوم بين بالمعني الاخص دارد دلالت التزامي هم با آن محقق مي‌شود.

شما داريد اولاً مي‌گفتيد که بر آن اصلاً دلالت التزام ندارد. چرا ندارد. سرّ دلالت التزام را بايد نگاه کنيد چيه. سرّش اين است که کجا لزوم هست. چون دلالت التزام از لزوم نشأت مي‌گيرد. خب اين لزوم از کجا نشأت مي‌گيرد؟ يعني لزوم وجود اين و عدم آن. آن که با اين جمع‌ شدني نيست ذات الضد است نه ضد با قيد اين که با اين باشد. سفيدي و سياهي با هم تضاد دارند. نه سفيدي با سياهي مقارن با سفيدي تضاد داشته باشد. سفيدي و سياهي با هم جور در نمي‌آيند. نه سفيدي تضاد دارد با سياهي همراه با سفيدي. چون تضاد دارند همراه نمي‌شوند. نه اين که با قيد همراهي تضاد دارند. چون ذات اين با ذات آن تضاد دارند مقارن هم نمي‌شوند، اجتماع پيدا نمي‌کنند. يعني اين عدم تقارن، عدم اجتماع با يکديگر اين در رتبه بعد است. فرع بر اين است که چون اين ذات‌ها تضاد دارند قابل اجتماع نيستند. پس بنابراين نکته مهم اين جاست که شهيد صدر روي آن دست گذاشته اين جا است که شما بايد ببينيد علت تضاد... علت دلالت التزامي کجاست. ببينيد آن علت چي را اقتضاء مي‌کند. وضع که نيست که شما بگوييد واضع براي اين وضع کرده. بله اگر واضع آمده بود لفظ را وضع کرده بود براي يک چيزي با يک قيدي. خب ما تابع وضع بوديم. اين‌ها که علتش نيست. علتش اين است که اين لفظ فلان معناي مطابقي را دلالت مي‌کند يا حتي فلان معناي مجازي را دلالت مي‌کند به قرينه و بين آن معنا و يک معناي آخري لزوم برقرار است اين لزوم باعث مي‌شود. ما ببينيم طرف اين لزوم چيه. مطلق است يا مقيد است؟ اگر طرف لزوم مقيد بود فرمايش آقاي خويي درست بود. اما اگر طرف لزوم نه مقيد نيست. ذات آن طرف هست. خب ديگه فرمايش ايشان تمام نيست. پس وقتي آن راوي دارد مي‌گويد هذا واجبٌ و مي‌گويد روي اين موضوع وجوب قرار دارد چون بين ذات وجوب و ذات ترخيص تضاد هست و قابل اجتماع نيست پس لفظ دال بر اين که اين واجب است قهراً دلالت مي‌کند بر اين که آن ذات ترخيص وجود ندارد. چون بين عدم ذات ترخيص و وجوب ملازمه هست. چون بين خود وجوب و ترخيص تضاد است هر وقت بين دو چيز تضاد بود بين وجود يکي و عدم آن ديگري ملازمه هست. دو ضد هميشه اين جوري هستند. چون ذات اين ضد با هم ناخواني دارند وجود هر کدام ملازم و همراه است با عدم آن ضد آخر. با عدم آن ضد، نه عدم آن ضد مقارن. چون ذاتش تضاد داشت. پس بنابراين اين خبر که مي‌گويد واجبٌ مي‌گويد پس ترخيص اين جا نيست. نه ترخيص خاص، ترخيص اين جا نيست. ترخيص خاص هم البته نيست. ترخيص نيست. آن هم که مي‌گويد حرام است پس به دلالت التزام دلالت مي‌کند که ترخيص اين جا نيست. ذات الترخيص. ذات الترخيص هم يک چيز است. پس ما مدلول التزامي مشترک داريم. اين به خدمت شما عرض شود که....

و بله بعد از اين که آن مدلول.... البته قهراً اين وصف تقارن و اين‌ها اموري هستند که قهراً وقتي که يک چيزي حرام باشد ترخيص همراه با آن هم نيست. اين يک امري است که بعداً انتزاع مي‌شود. بعد از آن دلالت التزامي است. در طول آن دلالت التزامي است ولي دلالت التزامي معلول آن .... و اين جا اين مطلب را خلط نکنيم که الان توي کلام جناب آقاي ميلاني هم بود که اين بعداً مي‌آيد. شما مي‌گوييد که آن خبر نمي‌دهد. آن يک اشکال ديگه‌اي است که حالا حرف آقاي اصفهاني است. يعني حرف آقاي آسيد ابوالحسن رضوان الله عليه. ما دلالت التزام را داريم بررسي مي‌کنيم و بيان محقق خويي. حالا آن خبر مي‌دهد، ملتف است، آن يک چيز ديگري است که بايد بعداً بايد روي آن بحث بکنيم. آن يک بيان آخري است که آن از چي دارد خبر مي‌دهد؟ ما توي توضيحاتي هم که مي‌داديم خودمان خلط مي‌کرديم. مي‌گفتيم چي؟ مي‌گفتيم اين شهادت نمي‌خواهد بدهد که مثلاً وقتي مي‌گويد اين با بول ملاقات کرده آن شهادت مي‌دهد به نجاست بوليه. نمي‌خواهد به اصل النجاسة ولو از چيز ديگري حادث شده باشد خبر بدهد. اين طوري توضيح مي‌داديم ديگه، براي جا انداختن مطلب آقاي خويي. وقتي بينّه مي‌گويد هذا لاقي البول، مدلول التزامي‌اش اين است که پس نجاست بوليه پيدا کرده نه اصل النجاسة و آن مي‌آيد مي‌گويد لاقي الدم لا البول آن هم با نجاست بوليه را إخبار مي‌کند نه اصل النجاسة. پس مشترکي وجود ندارد. اين جوري توضيح مي‌داديم. خب اين باتوجه به إخبار آن است. اما حرف در اين جا اين است که ملاقات بول با طهارت جمع مي‌شود؟ با اصل الطهاره جمع مي‌شود؟ نه. پس اصل الطهاره وجود ندارد. وقتي که با بول ملاقات کرد اين ملاقات مستلزم نجاست است پس با اصل الطهاره جمع نمي‌شود. اصل الطهاره که نبود قهراً به جاي آن چيه؟ عدم الطهاره آن نجاست است.

سؤال: حرف آقاي خويي را نمي‌شود غير اين که شما...

جواب: بله؟

سؤال: حرف آقاي خويي را با همان بياني که سابق توضيح داديم مي‌شود توضيح داد. و الا اگر بخواهد يک چيزي بگويد اصلاً کأنّ نامعقول است.

جواب: معقول است.

سؤال: واضح است که اضداد ذات‌شان با هم ناسازگار است. خب آقاي خويي مي‌خواهد چي بگويد؟ بگويد اضداد ذات‌شان با هم ناسازگار نيست؟

جواب: نه. اگر شما ببينيد شما اگر اين مطلب را، اين پايه را قبول کرديد ديگه شهيد صدر شما را رها نمي‌کند. شما مي‌گوييد اضداد ذات‌شان با هم... مگر نمي‌گوييد اين را؟ خب آمنّا به اين مطلب که اضداد ذات‌شان با هم ناسازگار است. پس آن که مي‌گويد اين وجوب دارد ذات وجوب با ذات ترخيص ـ نه ترخيص محسس ـ با ذات ترخيص تنافي دارد. پس وقتي با ذات آن تنافي دارد... وقتي دليلي گفت اين ضدِ وجود دارد که وجوب است قهراً هر ضدي ملازمه دارد وجودش با عدم ضدش. پس بنابراين وقتي وجوب بود قهراً عدم ترخيص، ترخيص مطلق با او همراه است، با او ملازمه دارد. پس بين وجوب و عدم ترخيص مطلق ملازمه هست. منشاء دلالت التزامي همين ملازمه هست. پس بنابراين قهراً اين لفظ دلالت مي‌کند بر چي؟ بر عدم ترخيص مطلق. مي‌گويد ترخيص مطلق اين جا نيست. منشاء دلالت التزام اين است.

سؤال: آقاي خويي چي مي‌خواهد بگويد خلاصه؟

جواب: آقاي خويي مي‌خواهد بفرمايد ترخيص مقارن با وجوب حصه نه اصل الترخيص، جواب اين است که نه فرمايش ما درست نيست.

سؤال: چه توضيحي. شما با آن دلالت توضيح مي‌داديد. با قصد توضيح مي‌داديد.

جواب: به همان مثال‌ها. مي‌گوييم اين مثال‌ها مغالطه است. شما إخبار آن شخص را و اين که او چي قصد کرده...

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: شما با آن خلط کرديد. درست. شما مي‌گوييد ملازمه بين آن و آن نيست. نه اشتباه داريد مي‌کنيد. مي‌گوييد دلالت التزام ندارد. مي‌گوييم نه، دلالت التزام از اين نشأت مي‌گيرد. از لزوم بين معناي موضوع‌له و خارج لازم. بايد شما ببينيد بين چي و چي ملازمه هست. چون تضاد بين خود ذات اضداد است پس ملازمه بين وجود هر يک و عدم ديگري است بدون قيد. پس دال بر وجود يکي، دال بر عدم ديگري است. آن يکي هم که ضد آخر را دارد اثبات مي‌کند پس آن هم دلالت بين آن، وجود آن ضد و عدم ضدش به طور مطلق. پس بنابراين هر دو دلالت مي‌کنند بر عدم الترخيص نه آن يکي دلالت بکند بر عدم ترخيص همراه خودش، آن هم دلالت بکند بر عدم ترخيص همراه خودش تا بشود دو تا مدلول التزامي منهاض و جدا.

اين فرمايش شهيد صدر قدس سره هست. خب اين فرمايش، فرمايشي است برهاني و لا استطيع که ردش کنيم. ظاهراً کلام درستي باشد اگرچه بعضي فضلا خواستند رد کنند کلام ايشان را به اين بيان که درسته که اين حرف‌ها حالا به اين جوري که توضيح عرض کردم که بله بين اين ضد و ذات آن ضد تضاد هست. قهراً بين وجود اين ضد و عدم ذات آن ضد ملازمه هست. اين درسته اما در عين حال با اين که چنيني است اما يک تضيق ذاتي پوشانده مي‌شود. تضيض ذاتي بر آن پوشانده مي‌شود و قهراً آن مي‌شود.... مدلول التزامي مي‌شود همان حصه ملازم و مقارن نه ذات. مثل کجا؟ تشبيه شده، فرمودند مثل باب علت و معلول. علت معلولي را که ايجاد مي‌کند ذات معلول را ايجاد مي‌کند نه المعلول المقارن لهذه العلة. اين المقارن لهذه العلة بعد از ايجاد او ايجاد مي‌شود. در طول ايجادش است. متعلق آن چه که او ايجاد مي‌کند نيست. مثلاً اين آتش اين حرارتي که ايجاد مي‌کند ذات حرارت را ايجاد مي‌کند نه الحرارة المقارن با هذه العلة. اما قهراً اين تضيق قهري براي آن معلول پيدا مي‌شود. چه معلولي به واسطه اين آتش پيدا شد؟ حرارت مقارن با آن. اين جا هم همين جور است. اين جا هم آن چيزي که بين او و بين مدلول مطابقي ملازمه هست عدم ترخيص است در اين مثال ما نه ترخيص خاص اما قهراً آن عدم الترخيص مي‌شود عدم الترخيص مقارن. عدم ترخيصي که آن ترخيص مقارن با اين باشد آن. گفتم اين شبيه آن جاست. عرض مي‌کنيم به اين که دو تا جواب اين مسأله عرض مي‌کنيم.

يکي اين که خب حالا فوقش باشد ولي اين‌ها در دو مرتبه هستند. يعني بعد از دلالت و بعد الوجود يک تضيق اين تضيق اگرچه زماناً متأخر نيست اما رتبتاً متأخر است. يعني چون علت اين ذات را پديد آورد بعد از فرض پديدار شدن تضيق پيدا مي‌کند. چون اين چنيني است پس بنابراين دو تا مدلول التزامي دارد. و ما نمي‌توانيم آن اولي را انکار کنيم. بالاخره آن هست در مرتبه خودش. در مرتبه خودش وجود دارد و اين جا هم به اين برهان شهيد صدر رضوان الله عليه وقتي تضاد بين اين ذاتين بود بدون هيچ پيرايه‌اي از هر دو طرف، بين اين دو ذات تضاد بود قهراً بالبرهان وجود اين ضد همراه با عدم اين ضد خواهد بود. همان بدون قيد چون تضاد بدون قيد بود. پس وجود اين همراه با عدم اين هست بدون قيد. اين را که نمي‌شود انکار کرد. حالا بعد از اين يک تضيقي هم، يک عنواني هم پيدا مي‌کند که اين مقارن هم هست. پس اين دو مدلول التزامي فوقش اين که بگوييم دو تا مدلول التزامي داريم. و يک مدلول التزامي مشترک هم وجود دارد. يعني کسي که مي‌گويد اين نجس است، کسي که مي‌گويد اين حرام است يا واجب است مي‌گويد بله اين جا ترخيص نيست، ترخيص مقارن هم نيست. هر دو تا نيست. از او سؤال مي‌کنيم آقا ذات ترخيص هست اين جا؟ مي‌گويد نه، شايد باشد ولي ترخيص مقارن نيست. مي‌گويد اين حرف را؟ شايد ترخيص باشد ولي ترخيص مقارن نيست. نمي‌گويد بابا هيچ کدامش نيست. چاره‌اي اين نيست، هيچ کدامش نيست. پس هر دو مدلول التزامي‌ها وجود دارد.

سؤال: حاج آقا از لحاظ عرفي هم اين جا حصه نمي‌بينيم.

جواب: خب اگر بنا باشد ايشان مقدم هستند چون شروع کردند بعد ايشان بعد شما مي‌شويد. ولي اگر هم مي‌خواهيد رفع بکنيد که اولي و انصب است که چون گذشته من اين را تمامش بکنم.

خب اين به خدمت شما عرض شود که فرمايش شهيد رضوان الله عليه. و جواب‌تان عرض کردم که اين کلام بعض فضلاء. پس يکي اين است که اين مطلب را عرض مي‌کنم.

دوم اين که فرق است بين آن باب و اين باب. آن جا ملازمه نيست و منشاء دلالت ملازمه نيست علت و معلول است. خب هر علتي مي‌گويد چي پيدا شده؟ معلولي که ايجاد کرده. معلولي که او ايجاد مي‌کند قهراً معلولي است که اين صفت را دارد ولو به وصف هذه الصفة ايجادش نمي‌کند اما معلولي که ايجاد مي‌شود قهراً‌ اين صفت را دارد. آن جا باب علت و معلول است. در مانحن فيه منشاء دلالت تلازم است. ما بايد ببينيم تلازم کجاست. تلازم آيا بين وجود اين و عدم شيء خاص است يا نه ذات آن شيء، نه شيء خاص. اگر منشاء اين بود تخلف علت از معلول است که بگوييم بله ملازمه بين اين دو تا است. لزوم هم بين اين دو تا است. دلالت اضيق است از منشاءش. يعني تخلف معلول از علت. علت اوسع را اقتضاء مي‌کند. معلول مضيق پيدا بشود. اين را نمي‌شود گفت. دلالت اگر بايد طبق مقتضاي خودش محقق بشود. فلذا آن جا هم همين است. در باب علت و معلول هم بايد گفت وقتي که اين علت اقتضاء مي‌کند ذات معلول را نمي‌شود گفت معلول مضيق را ايجاد کرده. تخلف علت از معلول است. ذات معلول را ايجاد کرده. بعد عقل ما است و ذهن ما است يک انتزاعي مي‌کند. مي‌گويد اين معلول مقارن با علت است. و الا غلط است که ما بگوييم که آن که ايجاد کرده معلول مقيد است. بنابراين فرمايش شهيد صدر رضوان الله عليه خالي از قوت و دقت نيست و با اين بيان فرمايش آقايي خويي قدس سره محل اشکال واقع مي‌شود و اما آن بيانات حالا بيان سه و چهار و پنج و شش و هفت را ان شاء الله اگر بشود فردا تمام کنيم که اين بحث تمام بشود. و صلي الله علي محمد....

**پايان جلسه.**